

درس آشنایی با مقدمات تفسیر استاد سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۲۶ بهمن ۱۳۹۳

مصادف با: ۲۵ ربیع الثانی ۱۴۳۶

جلسه: ۱۶

موضوع کلی: روش‌های تفسیری

موضوع جزئی: روش تفسیری باطنی (رمزی و اشاری)

سال: چهارم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

بحث در روش تفسیری باطنی (عرفانی یا اشاری) بود، عرض کردیم در مورد این روش تفسیری به طور کلی دو دیدگاه وجود دارد؛ اول: تفسیر قرآن صرفاً بر اساس کشف و شهود باطنی شخصی بدون اتکاء به قواعد و منابع تفسیر اعم از عقل و نقل و اجتهاد مبتنی بر اینها که عرض کردیم این روش، روش قابل قبولی نیست. دوم: تفسیر قرآن مبتنی بر کشف و شهود یا کشف اشارات و رموز بر پایه عقل و نقل و با رعایت ضوابط و قواعد تفسیری و با استنباط و اجتهاد از ظواهر آیات قرآن به گونه‌ای که این اشارات و رموز با ظاهر آیه منافات نداشته باشد که این روش تفسیری خالی از اشکال است. آنچه که به عنوان اشکال مطرح شد این بود که کسی صرفاً بر اساس همان مکاشفات که احتمال اختلاط آن مکاشفات با الهامات شیطانی وجود دارد به تفسیر قرآن پردازد که عرض کردیم تفسیر قرآن فقط و فقط بر اساس کشف و شهود این چنینی جایز نیست.

حال ما در اینجا به نمونه‌هایی از تفسیر باطنی که در کلمات بزرگان مطرح شده اشاره می‌کنیم تا معلوم شود منظور از تفسیر باطنی و رمزی چیست. البته! اگر دقت کنیم چه بسا خود این تفسیرها تفاوت‌هایی با هم داشته باشند یعنی تفسیر باطنی لزوماً مبتنی بر استفاده از مکاشفات و شهود نیست بلکه در اینجا اجمالاً آنچه قدر مشترک بین همه تفاسیر است مورد نظر ماست، چه بسا مثلاً از یک آیه‌ای استفاده‌ای شود که کشف و شهود در آن دخالتی نداشته باشد اما به یک معنای باطنی اشاره داشته باشد، پس باطنی لزوماً به این معنی نیست که یک نگاه عرفانی به آیات وجود داشته باشد بلکه اعم از ظاهر آیه است به گونه‌ای که حتی تأویل هم نیست.

چند نمونه از تفسیر باطنی (رمزی و اشاری)

حال برای اینکه مسأله بیشتر روشن شود به چند نمونه از تفسیر باطنی اشاره می‌کنیم؛

آیه اول: «...مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا...»^۱

معنای ظاهری این آیه این است که هر کس، انسانی را بدون ارتکاب قتل یا فساد در روی زمین بکشد، گویی همه انسانها را کشته و هر کس، انسانی را از مرگ رهایی بخشد، گویی همه مردم را زنده کرده است.

در تفاسیر روایی در ذیل آیه فوق روایاتی از امام صادق (ع) و امام باقر (ع) نقل شده است؛

عَنْ حُمْرَانَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) أَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ "وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا" قَالَ مِنْ حَرَقٍ أَوْ غَرَقٍ ثُمَّ سَكَتَ ثُمَّ قَالَ تَأْوِيلُهَا الْأَعْظَمُ أَنْ دَعَاَهَا فَاسْتَجَابَتْ لَهُ؛^۱ در این روایت راوی از امام صادق (ع) در مورد آیه شریفه «من احياها فكأنما احيا الناس جميعا» سؤال کرد، حضرت (ع) فرمود: منظور این است که کسی که دیگری را غرق کند یا بسوزاند مثل آن است که همه را کشته است و اگر کسی دیگری را از غرق شدن یا سوختن نجات دهد مثل آن است که همه مردم را نجات داده است سپس حضرت (ع) فرمود که بزرگ‌ترین تأویل این آیه این است که کسی دیگری را دعا کند و دعای او مستجاب شود.

امام باقر (ع) نیز در ذیل آیه ۳۲ سوره مائده که به آن اشاره کردیم به همین مطلب اشاره کرده که اگر شخصی، دیگری را از سوختن یا غرق شدن نجات دهد گویا همه مردم را نجات داده است.

حال اگر کسی بخواهد این آیه (آیه ۳۲ سوره مائده) را به روش تفسیر باطنی تفسیر کند یعنی آیه را به گونه‌ای تفسیر کند که از ظاهر آیه استفاده نمی‌شود لکن با ظاهر آیه هم منافاتی ندارد، باید بگویید که در کشتن و زنده کردن خصوص جسم متصور نیست بلکه هر نوع کشتن و هر نوع زنده کردن را در بر می‌گیرد یعنی از بین بردن و زنده کردن روح را نیز شامل می‌شود، پس «من قتل نفساً» اعم است از اینکه جسم یا روح از اینکه جسم یا روح از بین برود، به این معنی که دیگری را گمراه کند، نجات دادن هم اعم است از اینکه جسم شخص یا روح شخص را نجات دهد. لذا در تفسیر صافی در ذیل احادیث فوق آمده است: «قیل و من اخرجها من ضلال الی هدی قال تأویلها الاعظم»؛ یعنی خارج کردن کسی از ضلالت به سوی هدایت مثل این است که همه مردم را نجات داده است.

در اینجا از ظاهر آیه به بطن آیه توجه شده و معنایی غیر از معنای ظاهری آیه استفاده شده که با معنای ظاهری منافاتی ندارد و صرفاً هم مبتنی بر کشف و شهود نیست تا مشکلی داشته باشد.

آیه دوم: «قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا»؛ موسی به او گفت: «آیا از تو پیروی کنم تا از آنچه به تو تعلیم داده شده و مایه رشد و صلاح است، به من بیاموزی؟».

این آیه مربوط است به گفتگو و مذاکرات حضرت موسی (ع) با حضرت خضر (ع) [حضرت موسی (ع) روزی بر منبر نشسته بود و سخن می‌گفت، یک لحظه به ذهن او خطور کرد که از دیگران برتر است، همین باعث شد که خداوند متعال به او امر کند که با حضرت خضر (ع) همنشین شود و سالها تحت تعلیم و تربیت حضرت خضر (ع) قرار بگیرد] - امام (ره) در یکی از کتابهای عرفانی خود فرموده است که افراد نسبت به درجاتی که دارند گناهان و غفلت‌های آنها متفاوت و آثاری که از این غفلت‌ها متوجه آنها می‌شود نیز متفاوت است - بنابراین غفلتی که بر حضرت موسی (ع) عارض شد و خود را برتر از دیگران دانست باعث شد که خداوند او را متنبه کند لذا حضرت موسی (ع) با آن عظمت برای به دست آوردن علمی که خداوند متعال نزد حضرت خضر (ع) قرار داده بود با حضرت خضر (ع) همراه شد.

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۶، کتاب الأمر بالمعروف والنهی عن المنکر، ابواب الأمر والنهی و ما یناسبهما، باب ۱۹، ص ۱۸۶، ح ۱.
 ۲. «الکھف»: ۶۶.

در این آیه امام (ره) ادعا کرده است که عذرخواهی حضرت موسی (ع) و پاسخ حضرت خضر (ع) نکاتی را در بر دارد که هیچ کدام از اینها شاید از ظاهر آیه استفاده نشود ولی با دقت، این اشارات قابل استفاده است، ایشان (امام (ره)) فرموده است که شاید حدود ۲۰ ادب از آداب سلوک متعلم با معلم را بتوان از این آیه شریفه استفاده کرد.^۱

پس طبق این بیان استفاده ۲۰ ادب از آداب سلوک متعلم با معلم از ظاهر آیه قابل فهم نیست و جز با دقت در آیه و کشف بعضی از رموز و اشارات قابل فهم نیست و این چیزی جز تفسیر باطنی و اشاری نمی باشد.

آیه سوم: «أَرْسَلَهُ مَعَنَا غَدًا يَرْتَعُ وَيَلْعَبُ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ»^۲؛ برادران حضرت یوسف (ع) به پدرشان گفتند که فردا او را با ما (به خارج شهر) بفرست، تا غذای کافی بخورد و تفریح کند و ما نگهبان او هستیم!

ظاهر این آیه شریفه حاکی از آن است که برادران حضرت یوسف (ع) با نقشه‌ای از پیش طراحی شده یوسف (ع) را از پدر جدا کردند تا حس حسادت آنها آرام شود و به اهداف خود برسند.

حال اگر کسی از این آیه شریفه این گونه استفاده کند که این در واقع یک راه و روشی در همه اعصار و زمانها است که عده‌ای از راه مکر و فریب در صدند که فرزندان شما را به بهانه بازی و سرگرم کردن آنها از شما جدا کنند اما در واقع به دنبال گمراه کردن آنها هستند، یعنی هدفشان گمراه کردن فرزندان شماست اما به ظاهر وانمود می‌کنند که قصدشان تربیت و تعلیم آنهاست لذا باید به این نکته توجه شود که فرزندان را به کسانی که مورد اعتماد نیستند، نسپاریم و فریب وعده‌های ظاهری آنها را نخوریم. تربیت‌هایی که بعضی وعده آن را می‌دهند در واقع گمراهی است نه تعلیم و تربیت. این مطلب نه در خصوص داستان حضرت یوسف (ع) بلکه چه بسا از همه داستان‌های قرآن بتوان این نکته را استفاده کرد و برداشت نکاتی این چنینی که از ظاهر آیه فهمیده نمی‌شود چیزی جز تفسیر باطنی و اشاری نمی‌باشد و اساساً اگر این کار صورت بگیرد چه بسا قرآن بیشتر مورد عمل قرار واقع شود یعنی این اشارات و رموزی که از آیات برداشت می‌شود باعث می‌شود که قرآن در همه زمانها و اعصار و برای همه جوامع بتواند الگو باشد و الا اگر بخواهیم به ظواهر قرآن اکتفا کنیم و رموز و بواطن آیات را استکشاف نکنیم شاید قرآن نتواند به عنوان یک معجزه جاویدان برای مردم همه اعصار و زمانها الگو و راهنما باشد در حالی که معجزه بودن قرآن می‌طلبد که الگوی هدایت برای مردم همه اعصار باشد.

در روایتی از امام رضا (ع) وارد شده که مردی از امام صادق (ع) پرسید که چطور است که هر روز که می‌گذرد بر حلاوت قرآن افزوده می‌شود؟ حضرت (ع) فرمود: برای این است که خداوند متعال قرآن را برای یک زمان خاص و مردم خاص نازل نکرده بلکه قرآن برای مردم همه اعصار نازل شده لذا برای همه مردم تازگی دارد و در هر زمانی قرآن تازه و شیرین است و مردم هر عصر و زمانی استفاده خود را از قرآن می‌برند.

سؤال: چرا قرآن بر پیامبر گرامی اسلام (ص) نازل شد و چرا مثلاً بر حضرت آدم (ع) نازل نشد تا مردم از همان ابتدای خلقت از راهنمایی‌های آن برخوردار شوند؟

۱. پرواز در ملکوت، ج ۲، ص ۱۱۴.

۲. «یوسف» ۱۲.

استاد: بشر در ابتدای خلقت هنوز به آمادگی و بلوغ لازم برای درک معانی و معارف قرآن نرسیده بود لذا با توجه به اینکه انسان اولیه هنوز به بلوغ لازم برای درک معانی و مفاهیم ناب قرآن نرسیده بود، نمی‌توانست تحت تعلیمات عالیه خاص قرار گیرد، علت اینکه دین به مرور کاملتر شد و پیامبران زیادی برای هدایت بشر مبعوث شدند تا به زمان نبی مکرم اسلام (ص) رسید این بود که تا آن زمان هنوز بشر به بلوغ لازم برای تربیت قرآنی نرسیده بود. البته در هر عصر و زمانی نوابغی وجود داشته‌اند که درک و بلوغ لازم را داشته‌اند اما عامه مردم این گونه نبوده‌اند. اینکه می‌گوییم بشر آمادگی و بلوغ لازم را برای درک معانی و مفاهیم قرآنی نداشته به این معنی نیست هر چه زمان گذشته زمینه‌های پذیرش بشر برای معارف قرآنی بیشتر شده بلکه منظور این است که دانش بشر و احاطه و آشنایی او به عالم و ظرفیت اخذ معارف قرآن به آن حد نبوده که بتواند مفاهیم ناب قرآنی را درک کند.

نکته: البته این نکته را توجه داشته باشید که بعضی از موارد تفسیر باطنی و اشاری مبتنی بر مکاشفات و شهود شخصی است مثل بعضی از تفسیرهایی که در کلمات عرفایی مثل ابن عربی، خواجه عبدالله انصاری و امثال آنها دیده می‌شود. بعضی از این تفاسیر می‌تواند مبتنی بر شهود و مکاشفه باشد و به شرطی که این شهود و مکاشفه در چارچوب قوانین و ضوابط تفسیری باشد و با ظاهر آیه منافاتی نداشته باشد قابل استفاده است.

«والحمد لله رب العالمین»